

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان در سوره مبارکه فسطاط رسید به آیه ۲۸، یک مرور کوتاه داشته باشیم. در ابتدای سوره خداوند یک گروهی را معرفی فرمود، تحت عنوان متقین، پرهیزکاران، با دو محور دو تا «الَّذِينَ»، معرفی‌شان کرد که «الَّذِينَ» اول جامع دین بود، ایمان به غیب، همه اعتقادات در آن هست، اقامه نماز که خلاصه مسائل عبادی دین است و انفاق که خلاصه مسائل رفتاری در ارتباط با مردم است، جامع دین در همان «الَّذِينَ» اول بود، اما با «الَّذِينَ» دومی تاکید کرد که آن جامع دین باید از وحی گرفته شده باشد، بدون اینکه انسان بین نسخه‌های وحی فرق بگذارد، وحی امروز، وحی دیروز. قرآن، تورات، انجیل، همه از یک مصدر و منبع صادر شده، همه حجت است، «الَّذِينَ» دوم یک فضای سخنی دارد، فضای سخنش این است، که در این سوره مواجه هستیم با کسانی که می‌خواهند بگویند ما تورات داریم، انجیل داریم، قرآن می‌خواهیم چه کار کنیم؟ بعد خدا دسته دومی را مطرح کرد، «انَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» کافرانی که دیگر انذار برای آنها اثر ندارد بعد دسته سومی نداشتیم، «وَمِنَ النَّاسِ» را گفتیم، تطبیق مصداقی همان دسته دوم است، کسانی هستند که کفر خودشان را در لفافه ای از ایمان پنهان کردند، می‌گویند ما خدا را قبول داریم، قیامت را هم قبول داریم کافرانی که دیگر انذار برای آنها اثر ندارد و خدا قلبشان را مهر زده است، معلوم می‌شود اینها آنهایی هستند که در کفر به اوج رسیدند، من تعبیرم این است که می‌گویم ائمه کفر هستند، نه مردم مستضعف بیچاره‌ای که دنبال کفران راه افتادند و باید نجاتشان داد، بحث در آیه ۲۵ عملاً تمام، حالا یک پاورقی هم خدا زد، آن مثللهایی که زدیم، یک عده راجع به آن مثل ها بهانه گیری می‌کنند. خدا می‌فرماید بهانه را دست بهانه جویان می‌دهیم هر که می‌خواهد برود، بعد «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» فاسقین چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ...» نقض عهدالله، عهد تصدیق رسول بعدی، که خدا در قرآن این عهد را گرفته است، رسول بعدی را تصدیق کنید، رشته متصل رسالت را بریدن، ظلم بزرگی است، این فساد در زمین است، این ظلم بزرگی است، ظلم کوچکی نیست، رشته متصل رسالت حقیقت امت واحده را قطع کردند. «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» شاخه انحرافی جدا کردند این فساد در زمین است.

بعد خدا می‌فرماید: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا» چطور کفر به خدا می‌ورزید، حال آنکه شما مردگانی بودید، «وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا» این نظر به الان است، یعنی قبل از این مرده بودی، هنوز حیات به تو داده نشده بود، و شما را زنده کرد، سپس شما را می‌میراند، و در آنجا شما را دو مرتبه زنده می‌کند، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید. چطور می‌توانید به چنین کسی کفر بورزید، «هُوَ الَّذِي» او کسی است که خلق کرد برای شما هر چه را که در زمین هست.. «مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» هر چه را که در زمین هست، او خلق کرد برای شما، یعنی نه فقط پرونده مرگ و حیات شما کاملاً به دست اوست، بلکه سفره‌ای که برای شما پهن است، او پهن کرده است، زمین را او مهیای زندگی کرده است، با این همه امکاناتش، با این همه ظرفیت‌هایش، با این همه قابلیت‌هایش، با این همه شگفتی‌هایش، «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» سپس از زمین، نظر خود را متوجه آسمان کرده است، از نقطه کانونی زمین، نظر خود را متوجه آسمان کرده است، «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» و این آسمان واحد را به شکل هفت طبقه، هفت

رتبه، هفت آسمان، هفت طریق، طریق اتصال ملک به ملکوت، این آسمان را برای شما سامان دهی کرده است، «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» را، یعنی این آسمان را هم طبقه طبقه کرد که این زمین مهبیای سکونت خلیفه الله را وصلش کند به عرش، این هفت آسمان، وصل کردن زمین به عرش است که خدا در قرآن می‌فرماید: «سَبْعَ طَرَائِقَ» هفت تا راه است، هفت تا اتوبان بزرگ است، که یکی بعد از دیگری، این عالم ملک، عالم ماده، این زمین مادی را که قرار است بشر روی این زمین پا بگذارد، این آسمانها، این زمین را می‌خواهد متصل کند، طبقه طبقه به عرش الهی. که بعد عرش الهی بالای آسمان هفتم است و «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» و جایگاه استقرار، یعنی نقطه کانون فرماندهی عالم عرش است، حالا از نقطه کانونی عرش می‌خواهد زمین را که جایگاه حضور انسان است مدیریت کند جانشین می‌خواهد. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ» به یاد بیاورید آن وقتی که پروردگارت به ملائکه، گفت: «من قرار دهنده هستم، در زمین خلیفه ای را»، اولاً خدا می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ»، جاعل وصف است، فرق وصف با فعل در این است که وصف شأن می‌سازد، خدا می‌گوید یکی از شئون من جعل خلیفه است، این نشان می‌دهد که اگر این خلیفه از دنیا رفت، بر اساس شأن جاعلیت، خلیفه ای دیگر باید نصب شود، ثانیاً، می‌فرماید، یک خلیفه، خلیفه یک دانه است. ما شنیدیم «انسان خلیفه الله» است. به نظر حقیر از آیات قرآن بر نمی‌آید، آیات قرآن می‌گوید خدا یک خلیفه روی زمین گذاشته است. خلیفه بودن خدا برای حکم کردن از جانب خداست و باید وصل به عرش باشد.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ...» یعنی به آدم کل اسماء را آموخت تا معلوم شد او خلیفه است. «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» حضرت آدم رشد کرد، تعلّم حاصل شد. علمی که نمی‌شد به ملائکه داد. چون آنها ظرفیت علم به کل اسماء را نداشتند. ملائکه گفتند: آیا قرار می‌دهی در زمین کسی را که فساد می‌کند و خونها را می‌ریزد؟ یک علامت سوالی اینجا در ذهن همه مفسرین شکل گرفت که ملائکه روی چه حسابی این حرف را زدند؟ دو تا جواب به آن داده شده است که به نظر حقیر هیچکدام با توجه به این آیات صحیح نمی‌باشد. یک جواب اینست که گفته‌اند: اینها این حرف را زدند به خاطر اینکه قبل از حضرت آدم علیه السلام یک انسانهایی زندگی می‌کردند ملائکه می‌دانستند که آنها کارشان قتل و غارت است، و فساد می‌کنند. چون اینها این سابقه را داشتند، ملائکه گفتند که این هم از همانها است. این یک حرف که در آیات هیچ سابقه‌ای و هیچ شاهی در آیات قرآن ندارد. قطعاً حضرت آدم علیه السلام نسخه تکامل یافته آنها نیست. ما داروینسیم نیستیم. حضرت آدم علیه السلام سر سلسله خلق یک موجود جدید است جواب دومی که دادند، گفتند: ملائکه با خود یک استدلالی کردند که آدم جسم است، ماده است و اقتضائات عالم ماده بر آن حاکم است، زمین هم که مادی است، این آدم اگر برود در زمین چون زمین محل تزاحم است؛ جا کم می‌آید، منافع با هم تداخل پیدا می‌کند. دعوا می‌شود و خون می‌ریزد، فساد درست می‌شود، اشکال این حرف یکی اینست که خدا نفرموده که من می‌خواهم بنی آدم را خلیفه کنم، فرموده آدم علیه السلام را می‌خواهم خلیفه کنم، این یک. اشکال دیگر اینکه ملائکه در این اعتراضی که می‌کنند خودشان را برای خلیفه شدن پیشنهاد می‌دهند، یعنی ما سزاواریم. اگر زمین قرار است دار تزاحم باشد شما هم می‌روید در دار تزاحم! شما هم دعویاتان می‌شود. چه فرقی کرد؟ در یک صفحه قبل تر خطی داریم به نام خط «فساد فی الارض» که این خط هنوز هم ادامه دارد. آیات قبلی راجع به چی بود؟ «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» بود. نباید علی القاعده این فساد در زمین بی ربط به بحث آن باشد. پس افسادی که به معنی قطع طریق است، رشته واحد را از وحدت خارج می‌کند، شاخه شاخه می‌کند انسانها را، جنگ و خونریزی به دنبالش است. این

نتیجه طبیعی افساد در زمین است. « وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا » خدا همه اسماء را به آدم علیه السلام تعلیم داد بعد مسمیات این اسماء را، چون هر اسمی را مسمیاتی است. بنده اگر اسمم علی است مسمای علی اینجا ایستاده است. اسماء را به آدم علیه السلام تعلیم داد. مسمیاتش را به ملائکه عرضه کرد. ملائکه را با آن مسمیات مواجه کرد. در مواجهه با هر چیز دو حالت پیش می‌آید: شما با یک چیز مواجه می‌شوی، می‌دانی چیست. یعنی علم به اسمش داری. اسم وجه ربط بین هر موجودی با موجود دیگر است. من با یک پدیده‌ای مواجه می‌شوم می‌دانم چیست، پس اسمش را بلدم. صحبت از چند کلمه بلد بودن نیست، صحبت از معرفت داشتن است. سپس فرمود: « أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ ... » نشان بدهید که می‌شناسید اینها را. منظور این نیست که مثلا اسم این چیست؟ یعنی نشان بدهید که علم دارید اگر راست می‌گویید و فکر می‌کنید شما سزاوار خلافت هستید.

« قَالَ » خدا فرمود: « يَا آدَمُ » ای آدم « أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ » نمی‌فرماید: « عَلَّمَهُمْ ». زیرا « عَلَّمَهُمْ » در اینجا امکان ندارد، چون آنها ظرفیت تعلّم را ندارند. « أَنْبِئُهُمْ » خبر بده به آنها. « بِأَسْمَائِهِمْ » از اسماء آن مسمیات خبرشان بده. خبر دادن از اسم یک مسمی می‌دانید فرقی با تعلیم اسم آن مسمی چیست؟ تعلیم یک اسم مسمی یعنی این: الان من دارم اسم سوره بقره را به شما تعلیم می‌دهم؛ یعنی بین شما و سوره بقره یک ربطی برقرار می‌کنم. شما آمدید، گوش می‌دهید، من هم یاد می‌دهم. این تعلیم اسم سوره بقره است. شما یاد می‌گیرید، عالم به سوره بقره می‌شوید. حالا یکبار هست کسی از بیرون آمده و یک ادعایی می‌کند. می‌گویم اینها سوره بقره بلد هستند شما هم بلد هستی؟ می‌گوید سوره بقره چیست؟ می‌گویم اینست. نشانش می‌دهم. می‌گوید بلد نیستم. یکبار به شما می‌گویم یادش بدهید. یعنی باید بیاید سر کلاس و یاد بگیرد و شما یکی یکی یادش بدهید به شرطی که ظرفیتش را داشته باشد تا او هم مثل شما عالم به اسم سوره بقره شود. یکبار می‌گویم خبر دهید او را به اسم سوره بقره. یعنی حالی کنید او را که شما بلدید و او بلد نیست. در این حد او متوجه می‌شود که بله، یک سوره بقره‌ای هست، یک علم به سوره بقره‌ای هست که شما علمش را دارید و من ندارم. این « أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ » است. خدا به حضرت آدم علیه السلام فرمود: « أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ » خبر بده به این ملائکه که تو علم به اسماء داری.

« قَالُوا سُبْحَانَكَ » گفتند منزه‌ی از اینکه از ما چیزی را بخواهی که ما آن را نمی‌دانیم. ما علم نداریم جز آنچه که تو به ما تعلیم دادی. تو اینها را یاد ما ندادی، ما از کجا بدانیم اینها چیست؟ خدا فرمود: ای آدم « أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ » نمی‌فرماید: « عَلَّمَهُمْ ». چون آنها ظرفیت تعلّم را ندارند. از اسماء آن مسمیات خبرشان بده. همینکه حضرت آدم علیه السلام نشان داد که اسماء را بلد است و ملائکه خبردار شدند، خدا فرمود: آیا نگفتم به شما که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را که آشکار می‌کنید. چه چیز را آشکار می‌کردند؟ که این آدم فساد می‌کند، خون می‌ریزد. ما مسبح هستیم، مقدسیم، اینها را آشکار می‌کردند. و من می‌دانم آنچه را که شما مخفی می‌کردید. یعنی همان موقع که داشتید به من می‌گفتید ما تسبیح می‌کنیم، ما تقدیس می‌کنیم، او سفک دماء می‌کند، فساد می‌کند، چرا او را می‌خواهی خلیفه کنی، چرا ما را خلیفه نمی‌کنی، همان موقع من می‌دانستم پشت حرفتان، آنچه که پنهان می‌کنید چیست. اینجا خدا یک کد می‌دهد. از شما سوال می‌کنم آیا برای شما سوال نشد ملائکه چی در دلشان نگه داشته بودند؟ حالا خدا می‌خواهد به این سوال جواب بدهد. ماجرا اینست: « وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ » چرا از خودمان نپرسیدیم چرا این « اِدُّ » تکرار شد؟ این حرف جعل خلیفه را که خدا به ملائکه گفت قبل از خلقت آدم علیه السلام بود یا بعد از خلقت آدم (ع)؟ بعدش بود، آدم خلق شده بود. حالا صحبت از جعل خلیفه است. اما خدا می‌خواهد بگوید،

قبل از این صحنه‌ای که بین من و ملائکه و آدم علیه السلام پیش آمد، یک اتفاقی افتاده بود؛ حرفی که ملائکه داشتند و چیزی که پنهان می‌کردند به آن اتفاق ربط داشت. این «وَأِذْ» یک یادآوری در دل یادآوری است در این ماجرا ما دیدیم ملائکه اعتراض داشتند و خدا می‌فرماید من می‌دانم چه چیزی در دلتان بود. الان برای ما دو تا سوال است: اعتراض ملائکه به چی ربط داشت؟ مگر چی در دلشان بود؟ چه مساله‌ای داشتند با آدم که نمی‌خواستند او خلیفه شود؟ خدا می‌فرماید مساله خیلی روشن است؛ بین خلقت با خلافت فاصله است. لذا در مساله سجده یک صحنه فیلم را عقب‌تر می‌برد. من آدم (ع) را خلق کردم و از روح خود در او دمیدم. بعد به ملائکه گفتم به او سجده کنید. آنها نیز بی‌چون و چرا سجده کردند جز ابلیس که او سجده نکرد. اباء کرد، استکبار ورزید و از کافران شد بعد به آدم (ع) گفتیم برو در بهشت. هرچه می‌خواهید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که اگر به این درخت نزدیک شوید از ظالمان خواهید شد. همانی که سجده نکرده بود، همان خاطی و یاغی آدم علیه السلام و همسرش را فریب داد و از آن جایگاهی که در آن بودند، آنها را اخراج کرد. این کار شیطان و فریب خوردن آدم علیه السلام باعث شد ما همه را اخراج کنیم. و با چه قاعده‌ای اخراجشان کردیم؟ «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ...» بروید دشمنی کنید. این اخراج قبل از این است که خدا می‌خواهد در زمین جعل خلیفه کند. تا اینجای مطلب را ملائکه دیدند که عجب خدایا ما چیزی نمی‌گوییم، همین قدر می‌گوییم که آیا آدمی را که فساد می‌کند، این آدم قطع کرده آن رشته اتصال را، این آدم اخراج شده را، این آدم در معرض افساد را می‌خواهی خلیفه کنی؟ ملائکه این را گفتند که او را خلیفه نکن ولی این را نگفتند که خدایا تو قبلا هم اینکار را با ما کردی؛ ما را ساجد کسی کردی که برای ما تره خورد نکرد و مطیع همانی شد که سجده نکرد! خدا می‌گوید من می‌دانستم. تا اینجا که ملائکه راست می‌گویند؛ تا اینجا حرفشان درست است. چه فرقی وجود دارد؟ خدا می‌فرماید: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» این «تَلَقَىٰ» آن روی سکه «عَلَّمَ» است مثل اینکه گفت بایستید. از بالا «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» از زمین «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» تعلیم و تعلم اتفاق افتاد و آدم علیه السلام شد همانی که باید بشود. چند نفر از آدمها از بهشت اخراج شده بودند؟ آدم علیه السلام و حواء. هر دو توبه کردند ولی یک جا خدا نفرموده حواء تلقی کلمات کرده، یکجا نگفته من به حواء علم به اسماء دادم جریان توبه آدم علیه السلام غیر از توبه حواء بود. اما جریان توبه آدم علیه السلام اینست که کلمه به کلمه از خدا تلقی کند تا عالم به اسماء شود تا این آدمی که پایش در زمین است سرش برسد به عرش، وصل بشود، وقتی رسید به عرش آن موقع خدا ملائکه را جمع کرد یادتان است گفتید ما سزاواریم، او نه، چیزهایی در دلتان نگه داشتید و به من نگفتید. حالا ملائکه چقدر علم به اسماء دارید؟ آدم علیه السلام وقتی گفت، گویا در این فاصله، این تعلیم الهی فضا را کلا تغییر داد. آدم علیه السلام را رساند به جایگاه سزاوار بودنش برای خلافت. ما در جریان حضرت آدم علیه السلام یک نکته مهم را خواستیم عرض کنیم که باید روی این نکته تامل کنید: «وَأِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ...» به لحاظ وقوعی بعد از «وَأِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» است. بعد از اخراج وقتی آدم علیه السلام توبه را آغاز کرد یعنی نشان داد که می‌خواهد برگردد خدا از اراده خودش به جعل خلیفه پرده برداشت. ملائکه اعتراضشان را انجام دادند و خدا آن تعلیم را انجام داد و آدم علیه السلام هم این تلقی را انجام داد. بعد خدا فرمود آدم این را دارد ولی شما ندارید خدا از اراده جعل خلیفه قبل از تحقق کامل توبه خبر می‌دهد. با شروع تلقی، با شروع توبه خبر داد.

جهت تعجیل در فرج پر شکوه آقایمان صلوات بلندی ختم کنید.